

بازخوانی سیاست‌های شرق محوری در آسیا

هادی سلیمانپور^۱

گفتار حاضر بر نگرش خیزش شرق و ارزیابی جایگاه آسیا در نظام بین‌الملل پسا دوقطبی و شناسایی چالش‌ها، چشم‌اندازها و امکانات ناشی از این دگردیسی پرداخته است. ابتدا دوگانه مفهومی غرب و شرق در تاریخ سیاست بین‌الملل معاصر و تحول آن از نظام دوقطبی به دوران پسا جنگ سرد بررسی و در ادامه دوگانه مفهومی آسیا و اروپا در این دوران و جایگاه آنان در دوران گذار نظام بین‌الملل تحلیل و ارزیابی شده است. همچنین تأثیر حوزه‌های جغرافیایی پیرامونی آسیا بر نقش این قاره در قالب رقابت‌های ژئوپلیتیکی پیرامونی مورد توجه قرار گرفته و فرصت تاریخی مفهوم‌سازی در حوزه سیاست در آسیا مورد بازکاوی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: دوران گذار نظام بین‌الملل، دوگانه مفهومی آسیا و اروپا، ارزش‌های آسیایی، رقابت‌های ژئوپلیتیک و خیزش شرق.

۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.
Email: hadisoleimanpour@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱۲، تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۲۸

مقدمه

اروپا و آسیا از دیرباز دو حوزه اصلی تعاملات بین‌المللی را تشکیل داده‌اند. اروپا از جمله یکی از قطب‌های اصلی جهان غرب است که در دوران مدرن نقش شاخصی در نظام بین‌الملل برعهده داشت و پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز در همراهی با آمریکا و در قالب جهان غرب ایفای این نقش را البته در مقام حوزه پیرامونی آمریکا ادامه داد. آسیا، اما در این دوره طولانی از مدار مرکزی اقتصاد و سیاست جهانی به حاشیه رانده شده و موقعیت قاره کهن در سایه جهان اروپامحور و غرب محور قرار گرفت. با این همه، نخستین دهه از سده بیست و یکم شاهد آغاز چرخش تاریخی در نظام بین‌الملل و موازنه‌ها و مناسبات قدرت در اقتصاد و سیاست جهانی بوده است. اگرچه آثار، پیامدها و افق آینده این چرخش هنوز مشخص و پرابهام می‌نماید اما تردیدی نیست که سده جاری تمایزات بنیادی با گذشته خواهد داشت. یکی از مشخصه‌های این فضای نوظهور دگرذیسی در موقعیت، جایگاه و نقش آسیا در نظم جهانی است. اما آیا آسیا برای ایفاء چنین نقشی آماده است؟ چه ملزوماتی آسیا را قادر می‌سازد نقش دوران ساز در نظام بین‌الملل آتی ایفا نماید؟ حوزه‌های پیرامونی آسیا چه تأثیری بر نقش‌آفرینی آتی این قاره در نظام آتی بین‌المللی دارند؟ در این مطالعه تلاش شده است تا با به کارگیری روش تحلیلی- تطبیقی و بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای به بازخوانی سیاست‌های شرق محوری در قاره آسیا پرداخته و پاسخی منطقی برای پرسش مطروحه در مقدمه بدست آید.

چارچوب نظری؛ دوگانه مفهومی شرق و غرب

دوگانه مفهومی شرق و غرب در معنای سیاسی در دوره پس از پایان جنگ سرد با تحول بنیادی و چشمگیری روبه‌رو شده و نظام بین‌الملل پسا دوقطبی کار ویژه سنتی این دوگانه مفهومی را تغییر داده است. روشن است که شرق سیاسی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رو به زوال نهاد و در پی آن غرب سیاسی تلاش ورزید تا در غیاب رقیب ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک دیگر و در پرتو روایت‌هایی مانند پایان تاریخ به دائمی‌سازی غلبه غرب بر نظم جهانی بپردازد. تلاش نافرجام برای شکل‌دهی به نظام تک قطبی آمریکامحور ترجمان این نگرش بود.

اما با بن‌بست تک‌پوی تک قطبی و پیدایش افق‌های دیگر در چشم‌انداز نظام بین‌الملل، جهان غرب نیز به بازتعریف موقعیت خود جهت انطباق با واقعیات نوظهور سیاست و اقتصاد جهانی و مدیریت وضع موجود پرداخته است. از سوی دیگر بلاموضوع شدن دوگانه مفهومی شرق و غرب سیاسی و تلاش غرب سیاسی برای غلبه بر خلاء هویتی موجود، زمینه را برای احیای دوگانه مفهومی غرب و شرق ارزشی و نیز دوگانه مفهومی اروپا و آسیا تاریخی فراهم آورده است.

اروپا و آسیا از دیرباز دو حوزه اصلی سیاست جهان را تشکیل می‌دهند، اما تاریخ گویای نوسانات و فراز و نشیب‌های متعدد در نقش‌آفرینی بین‌المللی این دو حوزه بوده است. اروپا در دورانی به کانون و محور شاخص سیاست جهانی تبدیل و به نظم بین‌الملل براساس تصویری اروپایی و غربی شکل داد. با پایان جنگ سرد به تدریج تغییرات چشمگیری در این وضعیت صورت پذیرفت و روندهای کلان جاری اینبار از پیدایی چشم‌انداز متفاوتی از نقش و جایگاه بین‌المللی آسیا حکایت دارد. ارتباط معنادار بازتعریف موقعیت اروپا در نظام در حال شکل‌گیری بین‌المللی و جایگاه بین‌المللی متفاوت آسیا در این نظام از جمله شاخصه‌های قابل توجه احیای دوگانه مفهومی شرق و غرب تاریخی است.

قدرت‌یابی آسیا در نظام بین‌الملل

واقعیت ژئوپلیتیکی بنیادی سده بیست و یکم تک‌پوی قدرت‌یابی بازیگران متنوع منطقه‌ای و بین‌المللی و چرخش نسبی و تدریجی قدرت از غرب به شرق و به صورت ویژه از اروپا به آسیا است.

روندهای کلان و چرخش‌های تاریخی نظام بین‌الملل در حال گذار محیط اقتصادی، ژئوپولتیک و نظامی جهان را دچار تحول ساخته است که در پرتو آن سیاست، امنیت و اقتصاد بین‌الملل به تدریج از صورت‌بندی جدیدی برخوردار می‌شوند. در این محیط نوپدید، همه قدرت‌ها و بازیگران به افزایش نفوذ، اثرگذاری بر روندها و تقویت جایگاه خود می‌اندیشند (Zarif, M J, 2014:1). چرخش آسیایی قدرت یکی از مهم‌ترین نمودهای این روندها و چرخش‌ها است.

قدرت‌یابی آسیا در نظام بین‌الملل یکی از مختصات شاخص دوران پس از پایان جنگ سرد به شمار می‌آید. حضور مهم‌ترین قدرت‌های نوظهور در این حوزه، جابجایی ژئوپلیتیک

مرکز جاذبه قدرت و ثروت جهانی از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام و تبدیل قاره کهن به کانون قدرت اقتصادی و تا حدودی سیاسی نظام بین‌الملل سبب شده است تا تعبیر «سده آسیایی» نیز در توصیف قرن حاضر کاربست یابد (Xiaoping, Deng, 1993) و (Shaw, Cooper and Antkiewicz, 2007) اهمیت‌یابی جایگاه آسیا در نظام بین‌الملل، قدرت‌های سنتی و حافظ وضع موجود را جهت حفظ موقعیت خود به انطباق با الزامات نوین توزیع قدرت و آرایش جدید مناسبات بین‌المللی ناگزیر ساخته است.

پیچش‌های تاریخی نظام بین‌الملل در حال گذار به ویژه در دو حوزه اقتصادی و ژئوپلیتیک، محیط بین‌المللی را دچار تحول می‌سازد. بدون تردید در دو دهه گذشته روابط بین‌الملل و نیز اقتصاد جهانی از صورت‌بندی جدیدی برخوردار شده است. چرخش آسیایی قدرت، افزون بر ایجاد تغییرات قابل توجه در اقتصاد، سیاست، ژئوپلیتیک و امنیت جهانی، محیط بین‌المللی متفاوتی را ایجاد نموده است که در آن همه قدرت‌ها و بازیگران به افزایش نفوذ و تقویت جایگاه خود می‌اندیشند. به نظر می‌رسد این چرخش ژئوپلیتیکی برگشت‌ناپذیر بوده و همه بازیگران عمده سیاست در عرصه بین‌المللی به این چرخش و مدیریت آن گرایش یافته‌اند. این گرایش با قدرت‌یابی اقتصادی آسیا بعنوان یکی از واقعیت‌های بارز نظام بین‌الملل در سده جاری تقویت گردیده است. از منظر روابط بین‌الملل، تبدیل منطقه آسیا و اقیانوس آرام به مرکز جاذبه روابط بین‌الملل یکی از مهم‌ترین تحولات نظام بین‌الملل در چهارصد سال گذشته به حساب می‌آید.

آسیا اینک در کانون ژئوپلیتیک جهان قرار گرفته و از موقعیت محوری در صحنه بین‌المللی برخوردار شده است. در پرتو این تحول، قاره کهن دوران متفاوتی را به عنوان مرکز جدید قدرت و نفوذ اقتصادی و سیاسی بین‌المللی در تاریخ معاصر تجربه می‌نماید. آسیا در دهه گذشته در مجموع ۵۶ درصد از جمعیت جهان، ۲۵ درصد از تولید ناخالص جهان، ۲۲ درصد از تجارت بین‌الملل را به خود اختصاص داده بود (Casarini, 2008:62).

در یک چشم‌انداز تاریخی، نظام بین‌الملل دوران معاصر نظام غرب محور بوده است و اروپا و آمریکا در بساختن و تداوم آن نقش اساسی برعهده داشته‌اند. آسیا در این دوران به حاشیه نظام بین‌الملل رانده شده و قدرت‌های آسیایی در مدار استعمار کشورهای غربی قرار گرفتند. از انقلاب صنعتی بدین سو اروپا با حاشیه راندن آسیا و تفوق بر جهان به شکل‌دهی به سازوکارها و هنجارهای حکمرانی بین‌المللی پرداخت. آسیا که در دوران معاصر به‌رغم

برخورداری از برخی مؤلفه‌های قدرت نظیر سرزمین و جمعیت، سهم اندکی در سیاست و اقتصاد داشت اینک به واسطه توسعه اقتصادی مجدداً به مدار تاریخ بازگشته و برای نخستین بار در تاریخ مدرن از ظرفیت لازم ایفای نقش در نظام بین‌الملل برخوردار شده است. احیای اقتصادی آسیا و کاهش نسبی نفوذ اقتصادی جهان غرب به سهم خود نقش مهمی در فرایند چرخش قدرت اقتصادی در نظام بین‌الملل و ارتقاء جایگاه سیاسی و ژئوپلیتیک قاره کهن در سیاست جهانی برعهده داشته است. در این معنا، قدرت بین‌المللی دیگر تنها به حوزه جهان غرب محدود نمی‌شود، بلکه آسیا در مقام کانون نوظهور قدرت به نقش‌آفرینی بیشتر در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی جهان چشم دوخته است. ملت‌های آسیایی برای نخستین بار در تاریخ مدرن از قدرت لازم برای ایفای نقش فعال در نظام بین‌الملل و شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای برخوردار شده‌اند. در پی بحران مالی شرق آسیا در ۱۹۹۷ از میزان اتکای آسیای شرقی به آمریکا در مقام ضامن امنیتی، شریک تجاری و سرمایه‌گذار کاسته شده است. نوعی احیای هویت آسیایی در این زمینه نقش موثری داشته است. در دوره جنگ سرد نمادهای هویت آسیایی به ویژه در قالب نهادهای منطقه‌ای بسیار کم‌رنگ می‌نمود. میراث این دوره به تشتت و جدایی و واگرایی در قاره براساس معیارهای نظام دوقطبی منجر شده بود (Green, 2008: 181).

چرخش آسیایی سبب شده است تا جایگاه، اثرگذاری و نقش‌آفرینی آسیا در نظام بین‌الملل به یکی از مضامین اصلی مناظره‌های مربوط به جابه‌جایی قدرت در سیاست جهانی تبدیل شود. توسعه اقتصادی، آسیا را به مرکز جهان در حال توسعه تبدیل نموده و الگوی توسعه‌گرایی آسیایی را به یکی از سرمشق‌های نظری در خور اعتناء مبدل ساخته است. آسیا در مقام خاستگاه و کانون اصلی قدرت‌های نوظهور در دوران جدید از منافع و اولویت‌هایی جدید برخوردار شده است. در این معنا موضوع قدرت‌یابی آسیا با پیدایی قدرت‌های نوظهور این قاره گره خورده است و در پرتو آن بررسی می‌شود (White, 2011: 81). به بیان دیگر چرخش قدرت در نظام بین‌الملل می‌تواند به بازسازی نظم جاری منتهی شده و آثار و پیامدهای استراتژیک و ژئوپلیتیک دوران‌سازی در پی داشته باشد. از نظر ژئوپلیتیک آسیا و قدرت‌های محوری آن خواهان نقش‌آفرینی در عرصه‌های مختلف نظام بین‌الملل می‌باشند. این امر می‌تواند زمین‌ساز فراخوان آسیایی برای بازنگری و تجدید ساختار نهادهای سیاسی و

مالی بین‌المللی همانند سازمان ملل و نهادهای برتون وودزی گردد تا نظام بین‌الملل و نهادهای آن بازتاب و ترجمان این چرخش باشند.

از این رو، بازگشت آسیا به مرکز سیاست جهانی و قدرت‌یابی اقتصادی و سیاسی این قاره یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام بین‌الملل غرب‌محور در سده بیست و یکم به شمار می‌آید. فرایند قدرت‌یابی اقتصادهای نوظهور به ویژه در آسیا ساختار اقتصاد، تجارت و نظام مالی بین‌المللی را تحت تاثیر قرار داده است. این فرایند از بحران مالی ۲۰۰۸ بدین سو شتاب بیشتری یافته است. با این همه باید توجه داشت که آسیا و قدرت‌های نوظهور آن تنها به چین و هند محدود نمی‌شود و فهم روابط بین‌الملل آسیا در گرو ترسیم تصویری تمام‌عیار از تحول این قاره و توجه به نقش و جایگاه و چشم‌انداز قدرت‌نمایی سایر بازیگران نیز می‌باشد.

تحول در نظم سنتی در حوزه‌های پیرامونی آسیا:

جابه‌جایی نسبی ثروت و قدرت از آتلانتیک شمالی به آسیا و گرایش قدرت‌های نوظهور این قاره به ایفای نقش بیشتری در سیاست جهانی، قدرت‌های حافظ وضع موجود را به انطباق با توزیع و آرایش جدید قدرت ناگزیر ساخته است. به همین سبب قدرت‌های مزبور در صدد برآمده‌اند تا با حضور در معادلات آسیایی و مدیریت هنجاری چرخش آسیا، سمت و سوی متفاوتی به تحولات و معادلات این حوزه بخشیده و مانع از آن شوند که خیزش شرق به چالشی علیه منافع این قدرت‌ها تبدیل گردد.

از آغاز سده بیست و یکم موضوع جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل بین قدرت‌های سنتی و کلاسیک و قدرت‌های نوظهور به موضوع اصلی مناظره نظری در ادبیات سیاست بین‌الملل تبدیل شده است. چه آن که قدرت‌های سنتی دیگر نمی‌توانند قدرت‌های نوظهور و قدرت‌های منطقه‌ای را نادیده انگارند، زیرا ارتقاء جایگاه هر یک از این بازیگران در نظام بین‌الملل سهم نسبی قدرت‌های سنتی را از مجموع قدرت جهانی در همه عرصه‌ها کاهش داده است.

خیزش آسیا چاره‌ای جز ارزیابی مداوم آرایش جدید قدرت در حوزه‌های پیرامونی آن برای قدرت‌های نوظهور در این قاره باقی نگذاشته است. نسبت آسیا و اروپا در دوران گذار نظام بین‌الملل و بازتولید مفهوم قدرت آسیایی و افول نسبی قدرت اروپا از جمله دوران

سازترین فرازهای سیاست بین‌الملل معاصر است. بر این اساس آسیا نمی‌تواند و نباید نسبت به آنچه در غرب می‌گذرد یا آینده آن را شکل می‌دهد بی‌تفاوت باشد. به‌همین دلیل قدرت‌های نوظهور در آسیا ناچار از حضور در تحولات و معادلات اروپایی و سمت‌دهی آن هستند به نحوی که افول نسبی قدرت در اروپا به ابزاری علیه خیزش شرق و فراز قدرت در آسیا منجر نگردد.

در عین حال آسیا با تحول در نظام قدرت منطقه‌ای در جدال بلافصل خود روبه‌رو است. دریای چین جنوبی و خلیج فارس به مراکز ثقل منطقه‌ای تبدیل شده‌اند که در آنجا رقابت ژئوپلیتیکی قابل توجهی بین قدرت‌های منطقه‌ای در شرق و غرب آسیا در حال وقوع است. اگرچه در هر دو منطقه احتمال تبدیل این نوع رقابت به خصومت فعال یا جنگ ناچیز است، اما ظرفیت همکاری‌های درون منطقه‌ای را به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌دهد. سیاست‌خوانی اروپا توسط آسیا در این مناطق از الزامات خیزش آسیاست. اروپا به صورت تاریخی دارای علایق و نگرانی‌هایی در این حوزه‌ها است که با روش‌های سنتی در نظم بین‌الملل دوقطبی و پیش از آن مدیریت می‌شده است. این سیاست‌ها تطابق چندانی با تحولات در نظام بین‌الملل در دوران گذار ندارد. درک درست قدرت‌های نوظهور در آسیا از شرایط و مقتضیات دوران گذار به آسیا کمک خواهد کرد روش‌های نوآورانه آسیایی در مواجهه با معضلات باقیمانده از دوران جنگ دوم تاکنون را آرایه نماید و اروپا را متقاعد به پیروی از این روش‌ها نماید. این مشروط به علاقمندی قدرت‌های نوظهور در آسیا به ایفاء نقشی متمایز با نقش قدرت‌های سنتی در این مناطق می‌باشد. چالش عمده درون قاره آسیا مداخله در این رقابت‌ها به روش‌های آسیایی و عدم پیروی از آموزه‌های کلاسیک قدرت‌های سنتی در مواجهه با رقابت‌های منطقه‌ای ژئوپلیتیکی است.

آسیا و افول نسبی قدرت اروپا

اتحادیه اروپایی پیشتر نماد قدرت سیاسی متمایزی در نظام بین‌الملل ارزیابی و یکی از قطب‌ها و مراکز قدرت در نظم چند قطبی سیاست جهانی تلقی می‌شد. با وجود این اتحادیه اروپایی در پی جویی تکاپوی تبدیل شدن به بازیگر جهانی با چالش مواجه گردیده و از ترجمه کامل قدرت اقتصادی به قدرت سیاسی بازمانده است. بن‌بست برابری جویی با آمریکا، چالش‌هایی نوظهور سیاست داخلی، بازگشت رقابت ژئوپلیتیک در مرزهای شرقی

اروپا، بازگشت ناسیونالیسم و رقابت روایت‌های ملی موانع جدی در برابر تکاپوی تبدیل اتحادیه اروپایی به بازیگر نوظهور در روابط بین‌الملل پدید آورده و رقابت‌پذیری اروپا را در عرصه‌های اقتصاد و سیاست جهانی با افق ناروشنی مواجه ساخت. رواج روایت افول نسبی قدرت اروپا هر چند در قالب تفسیرها و برداشت‌های متفاوت اما از مواجهه این حوزه با بحران‌های تاریخی و چندگانه حکایت دارد (مولایی الف، ۱۳۹۱). بحران سه ساله مالی اروپا که به تدریج به بحرانی اقتصادی و سپس سیاسی تبدیل شد، آثار جغرافیای سیاسی در داخل و بین کشورهای اروپا برجای گذارد. این تحول در جغرافیای سیاسی از منظر برخی محققان اروپایی حداقل در چهار حوزه رخ داده است. احزاب سیاسی سنتی تحت تاثیر این بحران زیر فشار قابل ملاحظه‌ای قرار گرفته و یا رهبری خود را تغییر داده و یا جای خود را به احزاب نوپا و پوپولیست دادند. فاصله بین مرکز و پیرامون اروپا و تامین کنندگان منابع مالی و بدهکاران بحدی شد که بسیاری که خود را در مرکز تصور میکردند به ناگاه کشور خویش را در حاشیه یافتند. گسست در هسته مرکزی اروپا ادامه یافته و انتقال قدرت از بروکسل به برلین منجر به ایجاد سیستم منسجم حکمرانی در اروپا نگردید. به این موضوعات عدم وجود یک چشم انداز مشترک برای همگرایی اروپایی را باید اضافه نمود (Walton N, Zeilonka J, 2013).

در پی بحران اقتصادی و مالی اتحادیه اروپایی جابه جایی نسبی قدرت اقتصادی از «غرب» به «شرق» و از «اروپا» به «آسیا» شتاب بیشتری یافته است. اگرچه مرکزیت‌زدایی از موقعیت بین‌المللی اروپا فرایندی تدریجی بوده است اما روند «چند مرکزی شدن» سیاست و اقتصادی جهانی چرخشی دیگر در این فرایند پدید آورده و موجب شد تا قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و جهانی در آغاز سده بیست و یکم زمینه را برای بازتعریف آرایش سیاسی و اقتصادی و بازتوزیع قدرت در روابط بین‌الملل مساعد گرداند. قدرت‌نمایی قدرت‌های مزبور آثار و پیامدهای ژرف و دامنه‌داری بر نظم بین‌المللی موجود بر جای نهاده است. در این دوران ژئوپلیتیک قدرت در سطح جهانی شاهد تغییرات در خور توجهی می‌باشد. به همین سبب امکان نقش‌آفرینی قدرت‌های نوظهور در بازتعریف چشم‌انداز ژئوپلیتیک جهانی به یکی از محورهای مهم مناظره سیاست اروپایی تبدیل شده است.

اگرچه جابجایی جاری در موازنه جهانی قدرت یکی از موضوعات اصلی سیاست خارجی اتحادیه اروپا را تشکیل می‌دهد، اما اروپایی‌ها به دلیل این که سیاست خارجی عرصه قدرت‌نمایی دولت‌های ملی به شمار می‌رود، هنوز به اجماع روشنی درباره قدرت‌های نوظهور و نحوه مواجهه با آنها دست نیافته‌اند. اتحادیه اروپایی پیشتر امیدوار بود با تبدیل تجربه همگرایی منطقه‌ای اروپا به الگوی همگرایی جهانی، زمینه انطباق قدرت‌های رقیب را با معیارها و هنجارهای اروپایی فراهم آورد. اما منطقه‌گرایی قدرت‌های نوظهور بیش از آن که الگوی اروپایی را به مفردی برای همگرایی این قدرت‌ها و مناطق با ارزش‌ها و هنجارهای اروپایی تبدیل نماید به ایجاد نهادهای منطقه‌ای رقیب منجر شده و به بیگانگی و بدگمانی میان این دو حوزه قدرت در سیاست جهانی کمک کرده است.

به هر روی پیدایی جهان چند مرکزی، اروپا را ناگزیر به کاستی‌ها و محدودیت‌های قدرت خود در عرصه‌های اروپایی و جهانی واقف ساخته است. این جابجایی‌ها و چرخش‌ها در شرایطی صورت می‌پذیرد که در آن اروپا در مجموع محوریت پیشین خود را در سیاست بین‌الملل از دست می‌دهد. در این فضا بسیاری از قدرت‌ها و بازیگران نوظهور سیاست و اقتصاد جهانی اروپا را نیروی ژئوپلیتیکی متعلق به گذشته ارزیابی می‌نمایند. همزمان با قدرت‌یابی مراکز جدید جهانی قدرت، منافع آمریکا در اروپا نیز به نحو چشم‌گیری رو به کاهش نهاده است. جابجایی توجه سیاسی این کشور از آتلانتیک به پاسیفیک موجب شده است تا اروپا از جابجایی موقعیت خود از «مرکز» به «پیرامون» در عرصه ژئوپولیتیک جهانی بیمناک گردد.

عدم برخورداری از موجودیت متمایز، فقدان استقلال ژئوپلیتیک و بحران جایگاه از مهم‌ترین کاستی‌های هویتی اتحادیه اروپایی محسوب می‌شود. به بیان دیگر اتحادیه در عرصه سیاست بین اروپایی در برابر دولت‌های عضو و در حوزه سیاست بین‌المللی در برابر آمریکا با پدیده "کسری استقلال" مواجه می‌باشد. در عرصه بین‌المللی با توجه به حاکمیت تام و تمام آمریکا بر عرصه سیاست‌های ژئوپلیتیک و استراتژیک جهان غرب و نقش و نفوذ دیرین این کشور در معادلات اروپایی، اروپایی‌ها هنوز نتوانسته‌اند سرنوشت سیاسی خود را جدای از آمریکا رقم زنند. شکست اتحادیه در رویارویی با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و ایجاد نظم چندقطبی نشان داد که اروپا در آینده نزدیک به قدرت ژئوپلیتیک بدیل و یا موازنه‌گر آمریکا در جهان چندمرکزی تبدیل نخواهد شد. اروپایی‌ها در دوره تداوم وابستگی ژئوپلیتیک به

آمریکا به مدیریت سیاست خارجی خود در چارچوب روابط فرآتلانتیکی پرداخته‌اند. اروپایی‌ها اینک پس از ناکامی از "اروپایی‌سازی" تمام عیار سیاست خارجی خود به همسویی با آمریکا در برابر جهان غیرغربی می‌اندیشند، اما در عین حال درصددند تا از فضای نوپدید در روابط فرآتلانتیکی برای اثرگذاری بر رفتار و سیاست جهانی این کشور سود جویند.

در مجموع ناکامی اتحادیه از بازآفرینی موقعیت ژئوپلیتیک پیشین، ترجمه قدرت اقتصادی و تجاری به موقعیت ژئوپلیتیک، تداوم کسری هویتی، باز ملی شدن سیاست اروپایی و بحران شیوه زیست و الگوی اقتصادی اروپایی، جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل و افق چندمرکزی شدن سیاست جهانی، ناتوانی از گسست پیوندهای ژئوپلیتیک با آمریکا و عدم ایفای نقش به عنوان یک واحد سیاسی مستقل و بازیگر استراتژیک جهانی در عرصه تحولات بین‌المللی سبب شده است تا اتحادیه اروپایی در انطباق با مقتضیات زمانه و الزامات محیط اروپایی و بین‌المللی با موانع و چالش‌های متعددی روبرو شود (Shapiro J, 2013). ملاحظات پیش گفته مبین این واقعیت است که مجموعه بحران‌های همزمان و چندگانه اتحادیه اروپایی سرشت وجودی یافته و با فلسفه وجودی فرایند همگرایی منطقه‌ای اروپا گره خورده است. بر مبنای این گزاره تردیدی نیست که همگرایی اروپایی فرایندی ناتمام محسوب می‌شود و اروپایی‌ها هنوز از هویت اروپایی تمام عیار برخوردار نشده‌اند. بحران وجودی اتحادیه اروپایی، هم با چشم‌انداز آینده فرایند همگرایی و هم موقعیت دولت‌های عضو پیوند معناداری یافته است. این بحران به فرایند افول نسبی جایگاه این حوزه در عرصه بین‌المللی که شاهد ظهور بازیگران سیاسی و اقتصادی جدیدی است مدد رسانده است. مهم‌ترین فرجام این بحران‌ها گره خوردن تقدیر تاریخی اتحادیه اروپایی با موضوع جابجایی قدرت در نظام بین‌الملل، پایان استثنانگرایی اروپایی و خروج قطعی این حوزه از مدار مرکزی سیاست جهان و تبدیل آن به قدرتی متعارف در میان قدرت‌های موجود نظام بین‌الملل می‌باشد.

تحلیل‌گران سیاست اروپایی دو نوع توصیف و یا تفسیر از بحران اتحادیه اروپایی ارائه نموده‌اند. طیف نخست بحران اتحادیه را بحرانی گذرا توصیف نموده است. از این منظر تاریخ اروپا تاریخ بحران‌های نوسانی و پیاپی بوده و بحران بیش از آن که وجه آسیب شناختی داشته باشد معطوف به پیشبرد همگرایی اروپایی بوده است (Kaplan, 2014). به

بیان دیگر هر بحرانی سبب شده است تا همگرایی اروپایی گامی فراپیش نهاده و دامنه و ژرفای بیشتری یابد. طیف دیگر اما بحران را پدیده ریشه‌دار تلقی و از افول، فروپاشی و زوال اتحادیه اروپایی سخن به میان آورده‌اند (Snyder, 2003). به نظر می‌رسد ایده‌های هر دو طیف به نوعی مکمل یکدیگر باشند زیرا طیف نخست خوشبینانه تداوم همگرایی را امری طبیعی، بدیهی و محتوم تلقی می‌نماید که بحران‌های مقطعی و گذرا نقش تعیین‌کننده‌ای در آن ندارند و بدبینی طیف دوم نیز عمدتاً کار ویژه هشداردهی داشته و زوال اندیشی را به مغزی برای فراخوان اروپایی‌ها به ضرورت خروج اتحادیه از چرخه بحرانی جاری تبدیل ساخته است.

به هر تقدیر به نظر می‌رسد فرایند همگرایی اروپایی در هر دو عرصه بین اروپایی و بین‌المللی جاذبه پیشین خود را از دست داده است. اتحادیه اروپایی برای بازسازی موقعیت گذشته فاقد روایت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و بین‌المللی متناسب با شرایط نوظهور دوران برای حفظ دستاوردهای موجود و ترسیم چشم‌اندازی دیگر در افق می‌باشد. به همین دلیل جستجوی روایتی معنابخش برای برون رفت از بحران، پیشبرد فرایند همگرایی اروپایی و حفظ موقعیت و جایگاه اتحادیه و کشورهای عضو آن در فضای نوظهور بین‌المللی مهم‌ترین دغدغه اروپایی را در این گذرگاه تاریخی تشکیل می‌دهد. به نظر می‌رسد در غیاب روایت‌های وحدت‌آفرین و هویت‌بخش دوره جنگ سرد، اروپایی‌ها مولفه‌های همگرایی خود را به میانجی هویت‌سازی در برابر «دگرهای هویتی» غیراروپایی در حوزه نظام بین‌الملل جستجو می‌نمایند، اما این نوع هویت‌سازی بیش از آن که با واقعیت‌های سیاست اروپایی و بین‌المللی سده بیست و یکم انطباقی داشته باشد سرشتی نوستالژیک یافته است.

در مجموع چالش‌ها و معماهای جاری از جمله شکنندگی روزافزون حوزه یورو و بحران تاریخی اتحادیه اروپایی سبب شده است تا تداوم همگرایی اروپایی به تقدیر ناگزیر اروپایی‌ها تبدیل شود زیرا کشورهای این حوزه به صورت انفرادی از رقابت با دیگر قدرت‌های جهانی ناتوان بوده و در غیاب همگرایی منطقه‌ای از امکان قدرت‌نمایی در جهان برخوردار نمی‌باشند. ناتوانی و یا شکست اروپایی‌ها در غلبه بر بحران‌های جاری و بازسازی موقعیت حوزه یورو و اتحادیه اروپایی افزون بر واگرایی بین اروپایی به افول و حاشیه‌نشینی بیشتر این حوزه در اقتصاد و سیاست بین‌الملل منتهی خواهد شد.

اروپا و قدرت یابی آسیا

قدرت یابی اقتصادی و سیاسی آسیا، چالشی همزمان برای آمریکا و اروپا به حساب می آید. به ویژه این که چرخش ژئوپولتیکی قدرت از حوزه اروپا و آتلانتیک به حوزه آسیا و پاسفیک در زمانی صورت می پذیرد که هم اروپا و هم آمریکا با چالش های اقتصادی مهمی دست به گریبان هستند. اتحادیه که در میانه نوعی بحران وجودی به سر می برد به جستجوی جایگاهی در سده پاسیفیکی می اندیشد. آمریکا نیز پس از یک دهه جنگ در غرب آسیا در افغانستان و عراق و در پرتو تغییر موازنه قدرت اقتصادی و نظامی و افق پیدایی جهان پسا آمریکایی به مدیریت این دوران اندیشیده و درصدد است از رهگذر چرخش استراتژیکی به آسیا و تقویت جایگاه خود به عنوان «قدرت پاسیفیکی» به مواجهه با این چالش بپردازد. چرخش استراتژیک به آسیا و اقیانوسیه به موازات تمهید مقدمات تبدیل آسیا به مهم ترین مخاطب آمریکا به بازتعریف همزمان روابط اروپا با آمریکا و آسیا هم مدد رسانیده است.

این تحول برای اروپایی ها که بر این باورند که بحران یورو زمینه بی اهمیت شدن ژئواستراتژیکی این حوزه را فراهم آورده است خوشایند نبوده است. اروپا در سخن پردازی ها و ادبیات مربوط به چرخش استراتژیک آمریکا به آسیا به ندرت محل توجه بوده و با تعابیری مانند «حوزه حائز اهمیت»، «نخستین شریک آمریکا» و مانند آن از آن سخن به میان آمده است. از نظر برخی سیاستگذاران آمریکایی، اروپا دوران رخوت و ایستایی ژئوپولتیک و آسیا دوران تحرک و پویایی ژئوپولتیک را طی می نماید. اگرچه اروپا گرایان این چرخش را فرصتی برای نقش آفرینی اتحادیه در سطح جهانی، احیای جایگاه نظامی ناتو و همراهی اروپا با آمریکا دانسته و از چرخش آسیایی اروپا به موازات چرخش آسیایی آمریکا سخن رانده اند (Fouquet D, 2013). چنان که تصور برخی کشورهای اروپایی هم در ابتدا این بود که چرخش استراتژیک آمریکا به آسیا امری موقتی بوده و از فقدان خاستگاه های اروپایی و فرآتلانتیکی رئیس جمهور این کشور بر می خیزد. با این همه، چرخش آسیایی آمریکا به تدریج نگرانی های اروپایی ها را افزایش داد. در نتیجه آمریکایی ها هم از ۲۰۱۲ به بعد درصدد برآمدند تا برای غلبه بر نگرانی های اروپا و تداوم بخشی به روابط فرآتلانتیکی در برابر جهان غیر غربی، اروپا را با چرخش آسیایی خود همراه سازد. اما امکان چرخش آسیایی مشترک

آمریکا و اروپا با محدودیت‌هایی مواجه است. آمریکایی‌ها این چرخش را طرحی فراآتلانتیکی تلقی نمی‌نمایند و اروپایی‌ها هم در پی ایفای نقشی مشابه آمریکا در قاره کهن نیستند. با این همه، به دلیل این که امروز اروپا با ژرف‌ترین بحران تاریخ معاصر خود مواجه بوده و در حال حاضر فاقد امکانات و ظرفیت‌های لازم برای پر کردن این خلاء و نقش‌آفرینی در غیاب آمریکا است، چرخش مزبور می‌تواند به حاشیه‌نشینی این حوزه در معادلات جهانی منجر شده و وابستگی استراتژیک این حوزه به آمریکا را ژرفای بیشتری بخشد. اتحادیه اروپایی به رغم آن که بزرگترین اقتصاد جهانی و گروه‌بندی تجاری به شمار می‌رود، اما با کاستی‌های ژئوپلیتیکی بارزی مواجه می‌باشد. بحران یورو با آینده‌فرایند همگرایی اروپا پیوند معناداری یافته و موجب شکنندگی و واگرایی نسبی این اتحادیه شده است. به نحوی که گستره و ژرفای این بحران سایر مسائل سیاست خارجی این حوزه را هم تحت‌الشعاع قرار داده است (Xu, Longdi and Sun, Yougin, 2013).

بی‌سبب نیست که بسیاری از اروپایی‌ها از چشم‌انداز افول جایگاه و انزوای ژئوپلیتیکی خود در جهان سیاست در صورت جایگزینی اقیانوس آرام بجای اقیانوس اطلس در اولویت‌های سیاست جهانی آمریکا بیمناک می‌باشند. از این رو احتمال بی‌اعتنایی آمریکا به معادلات اروپایی و غلبه آسیامحوری بر اروپامحوری بیش از پیش اروپایی‌ها را از حاشیه‌نشینی در معادلات جهان نگران ساخته است. کاهش همکاری سنتی بین اروپا و آمریکا در زمینه‌های سیاست مالی، محیط زیست و امنیت و احتمال جانبداری واشنگتن از کاهش حضور اروپا در نهادهای اقتصادی بین‌المللی برخی از دلایل نگرانی اروپایی‌ها را در این زمینه به نمایش گذاشته است.

از سوی دیگر با توجه به این که اتحادیه مهم‌ترین شریک تجاری و بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در کشورهای آسیایی و مقصد اصلی آسه‌آن به شمار می‌آید (European Commision, 2012)، ثبات آسیا برای آن حائز اهمیت است و سیاست آسیایی اروپا از این منظر مکمل موازنه‌جویی مجدد آمریکا ارزیابی می‌شود. با وجود این، اروپا به تنهایی در آسیا نقش ژئوپلیتیک برخوردار نمی‌باشد. توجه اروپایی‌ها به آسیا عمدتاً سرشت اقتصادی دارد و موافقتنامه‌های تجارت آزاد اتحادیه اروپا با کشورهای آسیایی نشانه روشن این واقعیت می‌باشد. اتحادیه اروپا در این دوران گذار پرشتاب در نظام بین‌المللی گام‌هایی را برای شکل‌دهی به نوعی سیاست آسیایی برداشته است.

افزون بر الگوی روابط اروپا و آسیا در دوران جنگ سرد و دوران انتقالی نظام بین‌الملل، الگوی ارزیابی نحوه توزیع قدرت بین اروپا و آسیا تا قبل از ظهور هژمون آمریکا بصورت تاریخی در مراحل سه گانه مشارکت و توزیع عادلانه قدرت بین سال‌های ۱۵۰۰-۱۷۵۰ میلادی، قیمومیت و توزیع نامتعادل قدرت بین سال‌های ۱۷۵۰-۱۹۰۰ و پسا استعماری یا پست کلونیالیزم و دوران چند قطبی قدرت بین سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۴۰ الگو سازی شده است (Kirshner S, 2013:Ch 1).

الگوهای تاریخی روابط قدرت بین اروپا و آسیا و خصوصاً شرق آسیا این فرصت را فراهم می‌کند تا روابط قرن بیست و یکمی این دو قاره را بر همان اساس تحلیل نمود. این روابط بصورت جالبی هنور براساس روابط اقتصادی و منافع مادی لیکن با تعادلی نسبتاً برابر در حوزه قدرت اقتصادی شکل گرفته است و در دو سطح چندجانبه با تفوق تجارت کالا از طرف آسیا و متقابلاً خدمات از طرف اروپا و دوجانبه بین چهار کشور کلیدی چین و ژاپن و فرانسه و آلمان در حوزه‌های مورد علاقه طرفین عمل کرده است. تجارت همانند گذشته این امکان را فراهم آورد تا اروپا تا حدی که به دخالت در حاکمیت سیاسی و یا رفتارهای بین‌المللی چین منتهی نشود در موضوعات داخلی آن کشور و سایر کشورهای شرق آسیا مداخله کند. در عین حال و تقریباً برخلاف سنت گذشته، چین اروپا را به عنوان شریک موازنه گر بالقوه در قبال هژمون می‌نگرد. این نوع نگرش روابط طرفین را برای یکدیگر ارزشمند ساخته است. این در شرایطی است که چین و آسیا تبدیل به یک قدرت تجدید نظر طلب نشده و همچنان قدرت ساکن باقی بماند (kirshner S, 2013). در این چارچوب نگاه اروپا به آسیا در دوران انتقالی نظام بین‌الملل و پس از دوران جنگ سرد قابل درک است. کمیسیون اروپا در سال ۲۰۰۱ چارچوب جامع راهبردی روابط اتحادیه اروپا و آسیا را با برجسته کردن شش هدف عمده منتشر نمود (European Commission, 2001). این سند در واکنش به عدم توانایی اتحادیه به ایفای نقش تعیین کننده در آسیا بعد از فروپاشی نظام دو قطبی در سال ۱۹۹۱ تدوین شده است. این سند همچنین تلاش اروپا برای ایجاد مشارکت استراتژیک به خصوص با ژاپن، هند و چین را نشان می‌دهد (Cameron F, 2013). این سه کشور در سال ۲۰۰۳ موضوع سند جداگانه و مکمل در حوزه روابط راهبردی با اروپا گردیدند (European Commission, 2003). با این حال فقدان یک چشم انداز استراتژیک برای منطقه آسیا، مشکلی که همواره اروپا در طی دوران اخیر با آن مواجه بوده است، مانع

از تعریف مشخصی برای این مشارکت است. فاصله مفهومی بین اهمیت روزافزون آسیا و اراده به تخصیص زمان، انرژی و منابع برای تعمیق رابطه با این منطقه با اهمیت همچنان بر اروپا حاکم است. با این حال شورای اروپا در سال ۲۰۰۷ دستورالعمل راهنمای سیاسی شرق آسیا را با اصلاحی نسبت به پیشنهادات سال ۲۰۰۳ به تصویب رسانید (European Commission 2007). این دستورالعمل سپس در سال ۲۰۱۱ نهایی و به عنوان چارچوب تعامل اروپا با این منطقه به عنوان تنها دستورالعمل کار با یک منطقه از جهان تلقی می‌گردد. اتحادیه همچنین در سند استراتژی امنیت اروپا در سال ۲۰۰۳ هند، چین و ژاپن و سپس در سال ۲۰۱۰ کره جنوبی را بعنوان شرکای استراتژیک لقب داد.

ماهیت اصلی دستورالعمل راهنمای ۲۰۰۷ را روابط خارجی و موضوعات امنیتی اروپا و آسیا تشکیل می‌دهد، اما روابط خارجی اروپا با آسیا موضوع مورد اجماعی در بین همه اعضای اتحادیه نیست. در بسیاری از موارد سه کشور بزرگ یعنی انگلیس، آلمان و فرانسه موضوعات دوجانبه اغلب تجاری و اقتصادی خود با چین، هند و ژاپن را در اولویت سایر موضوعات قرار داده و بر نوع رابطه سایر اعضا تحمیل می‌کنند. فاصله بین کشورهای جنوب و شمال اروپا در نوع تعامل با آسیا هم از ارزش محوری تا کنترل بازار متفاوت است. در عین حال نفوذ آمریکا پس از توافق در اجلاس سران اروپا و آمریکا در سال ۲۰۱۱ در خصوص لزوم مشورت‌های نزدیک در خصوص منطقه آسیا بر رفتار اروپا در قبال آسیا موثر بوده است (Bersick S. and Vandervelde P, 2010).

از محورهای اصلی چارچوب جامع راهبردی ۲۰۰۱، همکاری به منظور ارتقاء صلح و امنیت در سطح منطقه و جهان از طریق بسط روابط اروپا با منطقه شرق آسیا است. اروپا در این سند معتقد است با توجه به نوع روابط اقتصادی و سیاسی اتحادیه با آسیا تهدید امنیت منطقه بر اروپا تاثیر بلافصل می‌گذارد. از منظر این چارچوب مناقشات بر سر کشمیر، تایوان و جزایر کوریل در دریای چین جنوبی و نیز ناپایداری‌های سیاسی و تروریسم و برنامه هسته‌ای کره شمالی به همراه ملی‌گرایی افراطی، مهاجرت، تغییرات آب و هوا و افزایش تقاضا در بازار انرژی منطقه عواملی هستند که می‌توانند امنیت منطقه‌ای را تحت تاثیر قرار دهند. با این حال سند استراتژی امنیت اروپایی ۲۰۰۳ اشاره محدودی به آسیا دارد این سند اصولاً خاورمیانه محور تهیه شده است، منطقه‌ای که در تمامی اسناد اروپایی جدای از آسیا تلقی می‌گردد (European Commission 2001).

آسیا نیز بجز موارد محدود علاقه ای به ارتقاء سطح گفتگوها امنیتی با اروپا از خود نشان نداده است. شاید از موارد نادر علاقه و استدلال برخی از کشورهای عضو آسه آن برای دعوت از اروپا جهت مشارکت فعال تر در مباحث امنیت منطقه‌ای جهت ایجاد موازنه با حضور آمریکا در این گونه مباحث آسه آن است. موضوع حضور در افغانستان البته موضوع جداگانه‌ای است که اروپا آن را در قالب بازسازی آن کشور مطرح می‌کند، اما بهر حال اروپا تاکنون برای ورود عملی به عرصه های امنیتی در شرق آسیا علاقه‌ای نشان نداده است. مهم‌ترین این عرصه ها موضوع امنیت دریایی و امنیت انرژی در آسیاست (Bersick S. and Vandervelde P. 2010).

از دیگر محورهای مطروحه در چارچوب جامع راهبردی ۲۰۰۱ مشارکت در توسعه آسیا از طریق فقرزدایی، تقویت سیاست‌های اجتماعی و افزایش کارایی کمک های اروپا می‌باشد. حکمرانی مطلوب و احترام به حقوق بشر، ایجاد مشارکت جهانی با آسیا به منظور تقویت سازو کارهای بین المللی از جمله سازمان ملل و سازمان تجارت جهانی و حفاظت محیط زیست و مقابله با چالش‌های جهانی و تلاش برای بهبود چهره اروپا در آسیا است (European Commission 2001).

در مجموع اروپا به آسیایی که آن را از افغانستان تا ژاپن و نیوزلند معرفی می‌کند نگاهی غالباً ژئواکونومیک و توسعه محور و کمتر ژئوپلیتیک و امنیت محور تلقی می‌گردد. اما برخلاف نگرش اروپا به آسیا، آسیا می‌تواند دارای نقش ژئوپلیتیکی در کنار علایق اقتصادی در اروپا باشد. تحولات در بخش آسیایی مدیترانه همچون سوریه، لبنان و فلسطین تأثیر بلافصل بر ثبات و امنیت اروپا می‌تواند ایجاد نماید. نفوذ و تأثیر آسیا بر قفقاز و حوزه دریای سیاه ظرفیت بازگشت رقابت ژئوپلیتیک به مناطق پیرامونی اروپا را دارد. روسیه به عنوان قدرت اورآسیایی ظرفیت باز گردانیدن رقابت‌های ژئوپلیتیک به اروپا را دارا می‌باشد. اخیراً اوکراین صحنه چنین رقابتی گردیده است. در عین حال اروپا با بهره گیری از بحران اوکراین موفق به کاهش سرعت ثقل‌زدایی آمریکا از آتلانتیک گردیده و این کشور را همچنان در گیر در موضوعات راهبردی اروپا باقی نگه داشته است. همچنین به نگرانی‌های برخی از کشورهای تازه ملحق شده به اتحادیه در خصوص دستاوردهای ناچیز الحاق پاسخ گفته و تهدید تجزیه و یا بازگشت به دوران جنگ سرد را به رخ این گونه کشورها کشانیده است. در این میان رهبری در اروپا تلاش نموده تا قبل از انتخابات پارلمان اروپا اهمیت

وجودی و لزوم حفظ هویت واحد اروپایی را در مقابل با سایر هویت‌های پیرامونی در منظر رأی‌دهندگان کشورهای محوری اروپا برجسته کند. اما در عین حال رقابت ژئوپلیتیک به حوزه پیرامونی شرق اروپا بازگشته و از جمله آثار فوری آن تغییرات در ژئوپلیتیک انرژی است.

علاوه بر این آسیا قدرت تأثیرگذاری ژئواکونومیک بر اروپا را نیز دارد. تغییر در نحوه بهره‌برداری از منابع اساسی طبیعی خصوصاً منابع انرژی، نیاز به تطبیق و تطابق با تغییرات اجتماعی و منابع انسانی و ارتقای کارایی و شفافیت دولتمداری در حوزه اروپایی و جهانی سه چالش اصلی پیش روی آینده اروپا قلمداد شده است (Boden, M. Cagnin, C. et al, 2010). آسیا توان تأثیرگذاری در هر سه حوزه خصوصاً در حوزه منابع طبیعی و انرژی را بر اروپا دارا است.

توانایی آسیا در اثرگذاری ژئوپلیتیک بر اروپا ظرفیت حضور آسیا در معادلات اروپایی را فراهم ساخته است. در قالب چنین ظرفیتی سیاست اروپایی آسیا شکل می‌گیرد تا هم در قالب ژئواکونومیک و هم در قالب ژئواستراتژیک با اروپا به عنوان "یک بازیگر مهم" در شکل‌دهی نظام آتی بین‌الملل و نه کانون سیاست جهانی و تصویر دهنده نظم بین‌الملل به تعامل پردازد.

از عمده‌ترین مختصات دوران گذار نظام بین‌الملل تغییر در مفهوم و ماهیت قدرت است. مفهوم قدرت از قدرت نظامی در نظام بین‌الملل دوقطبی به اشکال دیگر قدرت نظیر قدرت اقتصادی، قدرت سایبری، قدرت اجماع‌سازی، قدرت شبکه‌سازی و قدرت نرم و قدرت هوشمند و امثال آن گسترش یافته است. تحول در مفهوم قدرت و تاثیر آن بر محیط آسیایی موضوع مطالعه و تطور نظریات مختلف در غرب است (Nye, J, 2010). در این میان عناصر اثرگذار در ترتیبات امنیت منطقه‌ای نیز تغییر کرده است. آنچه محرز است اینکه در دوران گذار گزینه اعمال قدرت نظامی و جنگ به عنوان ابزار پیشبرد سیاست خارجی مشروعیت و مقبولیت و کارایی خود را از دست داده است. ۸۵٪ جنگ‌ها در دوران گذار به شکست آغازگران جنگ منتهی شده است. منطق منولوگ حاکم بر اختلافات جامعه جهانی که در فاصله پایان جنگ دوم جهانی تا جنگ سرد بر روابط بین‌الملل سایه انداخته بود توجیه خود را از دست داده است (Zarif, M J. 2014:2).

درک ماهیت دوران گذار نظام بین‌الملل و تحولات در نظام منطقه‌ای به قدرت‌های آسیایی این امکان را می‌دهد که چالش‌های کلاسیک درون قاره‌ای باقیمانده از دوران جنگ سرد را در قالب مفاهیمی تازه بازتعریف و برای آن راه‌حلی نوآورانه ارائه دهند، اما این مهم بدون توجه به داشته‌های آسیایی میسر نیست. آنچه آسیا در طول قرون متمادی آموخته بود و به عنوان میراث شرقی در ساخت مدنیت و تمدن آسیایی بکار می‌گرفت و با بهره‌گیری از آن انسان آسیایی و جامعه آسیایی را مدیریت می‌کرد همانند خود آسیا طی ۴۰۰ سال گذشته به حاشیه نظام بین‌الملل رانده شده است (Mahbobani, K, 2009).

بازگشت به میراث شرق و در رأس آن اجماع‌سازی قاره‌ای در زمینه ارزش‌های آسیایی و بیان این ارزش‌ها به زبان روابط بین‌الملل معاصر با توجه به ظرفیت‌های دوران گذار نظام بین‌الملل، آسیا را قادر به تعامل با رقابت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک در پیرامون نزدیک آسیا و نیز ظرفیت مشارکت در ساخت نظام آتی بین‌المللی خواهد نمود (Yan Xuotong, 2013).

نتیجه‌گیری

محیط استراتژیک اروپا و آسیا بر یکدیگر تأثیر و تأثرات متقابلی دارد. اروپا در دوران افول خود به تنهایی قادر و مایل به ایفاء نقش ژئوپلیتیک در آسیا نیست ولی دارای نقش غیرقابل انکار ژئواکونومیک است. اما آسیا علاوه بر تعاملات ژئواکونومیک ظرفیت تأثیرگذاری ژئوپلیتیک بر اروپا را نیز دارا می‌باشد. در شرایطی که آسیا دچار رقابت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک در مناطق خود می‌باشد و قدرت‌های سنتی خارج آسیایی دارای منافع ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک در آسیا هستند، مدیریت روابط با اروپا در چارچوبی جدید نیازمند درک مقتضیات و شرایط دوران گذار نظام بین‌المللی و توجه به میراث، ارزش‌ها و روش‌های آسیایی در ساماندهی بحران‌ها و رقابت‌های ژئوپلیتیکی باقیمانده از قرن بیستم می‌باشد.

منابع و مآخذ

- فیشر، یوشکا (۲۰۱۳)، "بررسی مقایسه‌ای نقش آلمان در اروپا و ایران در خاورمیانه" سخنرانی در مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه، نوامبر ۲۰۱۳ خلاصه قابل دسترسی در: www.cire.org.

- نای، جوزف (۱۳۹۲)، آئینده قدرت، مترجم: عزیزی، احمد، انتشارات نی، تهران.

- Borden Mark, Cagnin Cristiano, Carabias Vicente, Haegeman Karel, Konnola Totti, (2010), *Facing the Future: Time for EU to Meet Global Challenges*, Joint Reseach Center of European Commission and Institute for Prospective Technological Studies, Publication Office of the European Union Luxembourg, Available at <http://europa.eu/>.

- Bersick Sebastian, Van der Velde Paul (eds), (2011), *The Asia Europe Meeting: Contributing to a New Global Governance Architecture*, Amsterdam University Press, 2011, Chapter 9 and 10.

- Casarini, Nicola (2008), "What Role for the European Union in Asia? An Analysis of the EU'S Asia Strategy and the Growing Significance of EU-China Relations", *Current Politics and Economics of Asia*, Volume 17, Issue 1.

- Carmeron Friser, (2013), *The Evelotion of EU-Asia Relations: 2001-2011*, Chater two from Christiansen Thomas, Kirshner Emil, Murray Philomena (Eds)(2013), *The Palgrave Handbook of EU-Asia Relations*, palgrave Macmillan Publisher, UK.

- European Commission (2012), Available at: <http://ec.europa.eu/trade/policy/countries-and-regions/regions/asean/>.

- European Commission (2001), Europe and Asia: A Strategic Framework for Enhanced Partnerships, COM 2001, 4 Septamber 2001, Available at: <http://ec.europa.eu/trade/>.

- European Commission(2003), A New Policy fro Southeast Asia, COM 2003, 9 July 2003.

European Commission (2004), An EU-India Strategic Partnership, COM 2004, 16 June 2004.

European Commission (2006), EU-China: Closer Partnership, Growing Respansibilities, COM 2006, 24 October 2006, Available at: <http://ec.europa.eu/trade/>.

- Fouquet David and Shixue J. (2013), "Transatlantic FTA's Strategic Re-pivoting from Asia", EU-Asia At Glance, Febroary 2013, European Institute for Asian Stadies, Available at: http://eias.org/sites/default/files/EU-Asia-at-a-glance-Fouquet-Shixue-Transatlantic-FTA_0.pdf.

- Geeraets G. and Grass E. (eds) (2011), *Perspectives for an European Security Strategy Twards Asia: Views from Asia, Europe and the US*, VUB Press.

-
- Green, Michael J. (2008), “The Iraq War and Asia: Assessing the Legacy”, *The Washington Quarterly*, Spring.
 - Kaplan, D. Robert, (April 2014), “Why the European Union will Survive”, Stratfor, www.stratfor.com
 - Kirshner Stefan (2013), *The Historical Relations of Europe – East Asia: from Partnership to Post-Colonialism*, Chater one from Christiansen Thomas, Kirshner E. and Murray Philomena (Eds)(2013), *The Palgrave Handbook of EU-Asia Relations*, Palgrave Macmillan Publisher.
 - Lindholm Schulz. H. (2010), “Security as an Interregional Concern: The EU and the Middle East, Bruges Regional Integration & Global Governance Papers”, Published on *The European Geopolitical Forum*, Available at: <http://gpf-europe.com/context/publications>
 - Nye, Joseph (2010), *The Future of Power*, PublicAffairs, NY.
 - Mahbobani, Kishor (2009), *Can Asia Think*, 4th edition, Marshall Cavendish Editions, Singapore, 2009, Part I Chapter two.
 - Shapiro Jeremy and Witny Nick, 2013, *Toward a Post- American Europe: A Power Audit of EU- US Relations*, European Council of Foreign Relations (ecfr.eu), Available at: http://ecfr.3cdn.net/05b80f1a80154dfc64_x1m6bgxc2.pdf
 - Shaw, Timothy M., Andrew F. Cooper, and Agata Antkiewicz (2007), “Global and/or Regional Development at the Start of the 21st Century: china, India and (south) Africa”, *Third World Quarterly* 28(7): 1255-1270.
 - Snyder, Timothy (2003), *The Reconstruction of Nations: Poland, Ukraine, Lithuania, Belarus, 1569-1999*, Yale University Press.
 - White, Hugh (2011), Power shift: Rethinking Australia's Place in the Asian Century, *Australian Journal of International Affairs*, 65:1.
 - Walton Nicolas, Zeilonka Jan (2013), *The New Political Geography in Europe*, Publication office of the European Council on Foreign Relations, London. Available at: www.ecfr.eu
 - Xu Longdi, and Sun Yougin, (2013), "The EU Foreign Policy Under Debt Crisis", *Journal of China International Studies*, January/February .
 - Xiaoping, Deny (1993), “Selected work of Deny Xiaoping”, Vol.3, *Renmin Chubansh*.
 - Yan Xuetong (2013), “New Values for New International Norm”, *China International Studies*, Vol.38, Issue 1 (January/February 2013).
 - Zarif, Mohamad Javad (2014:1), “What Iran Really Wants: Iran's Foreign Policy in Rohani Era”, *Journal of Foreign Affairs*, May/June 2014.
 - Zarif, Mohamad Javad (2014), “Iran, Panel Discussion in Munchen Security Conference 2 February 2014”, Available at: <https://www.securityconference.de/> .